

مرزہ

داستانی جدید از نويسنده ماجراهای کن کن و میلو

مقصد نیویورک



انتشارات اورژینال

هرزه

داستانی جدید از نویسنده ماجراهای تن تن و میلو

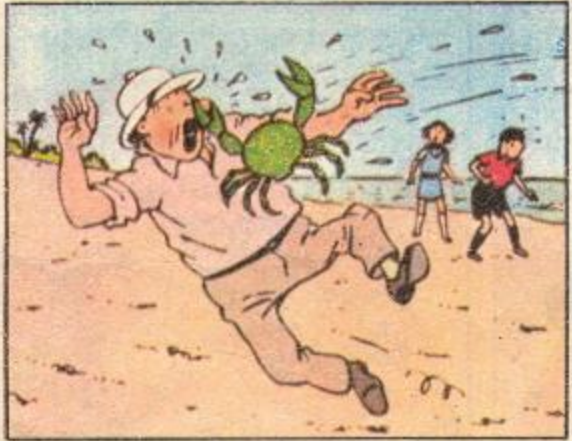
مقصود نیوپورک

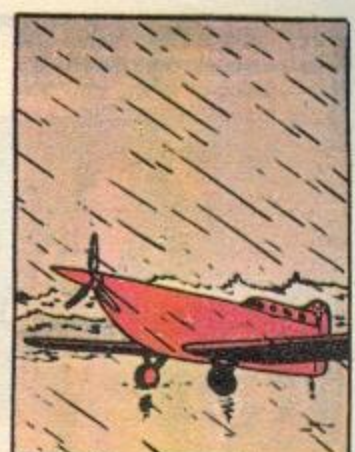




مقصود نیویورک



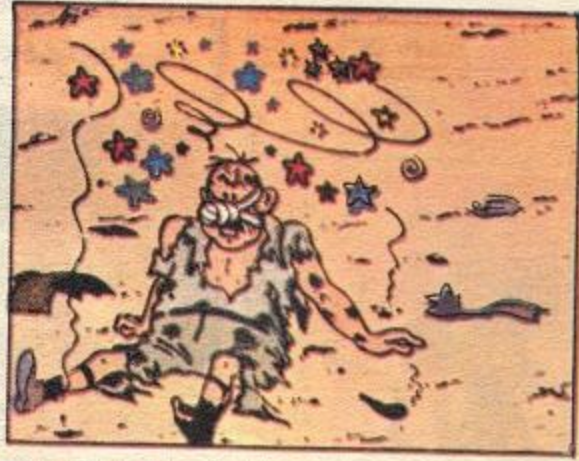




بذار دور بشه... ما شیشه هارو
پر میکنیم....



بنزینته!..... بنزین بود!.....
و من بخاطر اینکه بینی ام را بسته
بودم نفهمیدم!..



نزدیک غروب آفتاب

حالا می تونیم
بریم....



اما با کمی صبر
میرسیم .



ژو.... چقدر آهسته میاد....

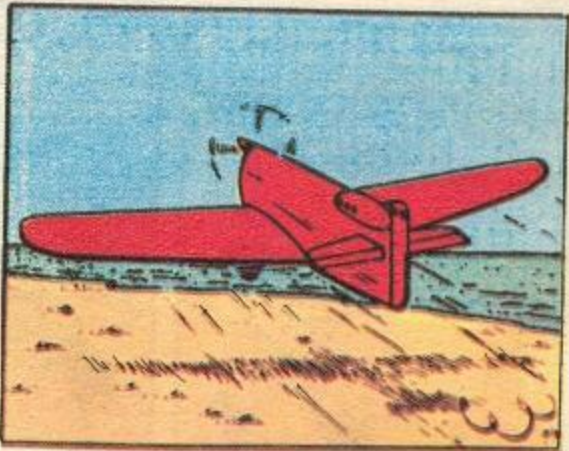


اما این جزیره نباید از خط استوا
دور باشه.... و در هر حال...
از جنوب اروپا دورنیس....
پس باید بسمت راست برم....



اما ژو میدونی کدوم طرف باید بریم؟

درست نمیدونم!



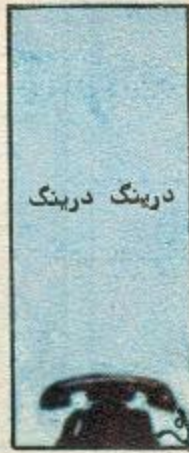
اوه!....! به قایق! چقدر کوچیکه!
.... مثل اسباب بازیه!....



در همین هنگام

آلو؟.... وزیر نیروی هوایی؟....
مهندس لوگران صحبت می کنه. بله...
خبر جدید نداری؟.... هیچی؟... بله
.... منو در جریان میذاره....









غررر



چه قدر هوا سردی
ژوکو!

چقدر میلرزم



چرخش
شکست!

ژوکو!
میخواهی اینجا بیای؟



عجله کن!

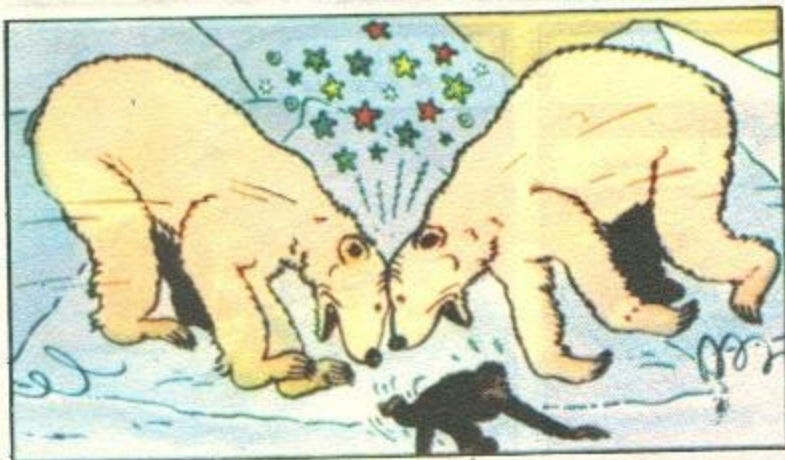


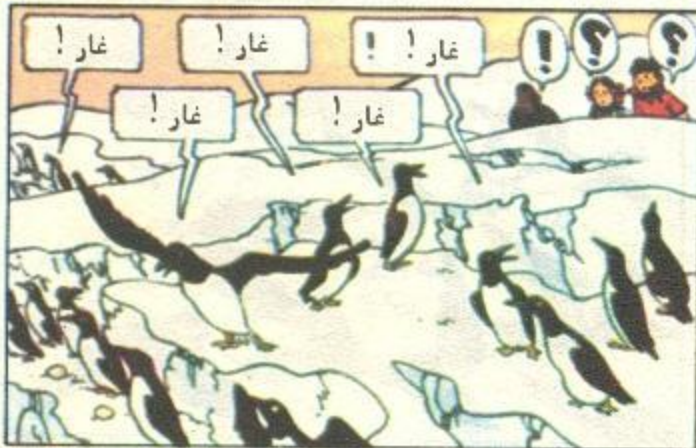
زود
زود برگرد به کابین



پروانه اش خم شد









عجله کن! ...!
شاید خوسپا به اون
حمله کردن!



زوکو؟
غار!
غار!



عجله کن ... یخ میزنیم
چه باد تندی!



چه توفان سختی!
دیگه جلومو نمی بینم!



برف میآد.
عجله کن من سردمه



اوه! ... زوکوی بیچاره!



خدایا! از سرما می میریم

ما کم شدیم



زت ، شجاع باش اونو
پیدا میکنیم! همین نزدیکی
هاست

من دیگه اصلا نمی بینم ..



هوایما کجاس?
اونونمی بینم!



زوکو؟
سرخورد!

ررر



مایوس نباش! .. باید بازم بگردیم ..



خدای من!
چه بلائی سرش اومد؟



زوکو! ... زوکو
دیگه نمی بینمش



زت! ... نگاه کن ...
شجاع باش! تو نباید اینجا
بمونی ... حرکت کن ...
دیگه نمی تونم جلو بیام
تو خودتو نجات بده



زت بریم
شجاع باش



مترق



صبر کن کمی گرمش کنم
فکر خوبیه ...



کسی چه میدونه؟ ...
شاید افرادی در خطر
هستن ... من میرم
مثل اینکه میخواه تو رو
بیرون ببره



جای پا! ... دو نفر هستن ...
از اینطرف رفتن ...



اینطوری بهتره؟
بله ...



زت بریم تو جاده!
اگه راه نریم یخ میزنیم ...





عالیه!



رسیدیم ...



ما با هواپیما اومدیم ... ماشین پرنده ... غرررر
میفهمی؟ ... ما فرود اومدیم ... بزبزبز

و ناگهان ... ک رررک
... بوم ...



به اونها بفهمون که ما وقت
زیاد نداریم و باید برگردیم



اما مسابقه ... چطوری موفق بشیم؟
فقط سه هفته مونده ... هواپیما
در خطره! ...

درسته ...
امید زیادی ندارم ...



سه روز شدت توفان بود ...



بله! پرفسور نیلسن زبان شمارو بمن درس
داد ... در اولین فرصت میریم اونو ببینیم
اون بی سیم داره و میتونه به پدر و مادرتون خبر
یده .



اگه درست فهمیده باشم تو میخواستی به
زمین بنشینی اما راهرو گم کردی و اینجا
فرود آمدی ...



چه سرسره خوبیه!



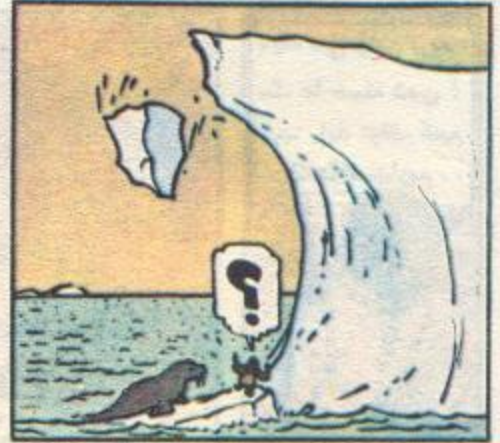
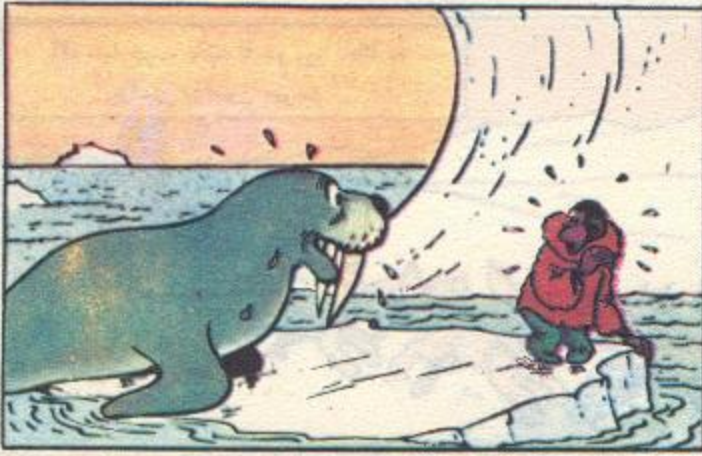
تا بتونیم فک هارو شکار کنیم



صبح روز چهارم ...

امروز، هوا بهتره - میتونیم بریم ... اما
باید وسایل لازم رو همراه
برداریم ...

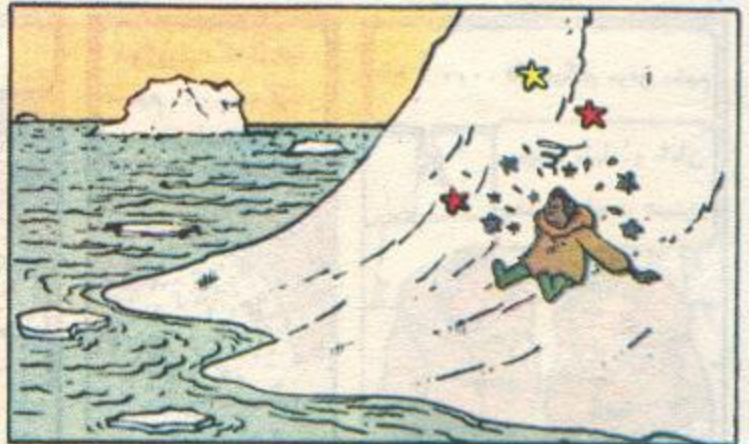




سورتمه آماده است! اگه نمی خواهیم گرفتار توفان و برف بشیم نباید وقتو تلف کنیم...

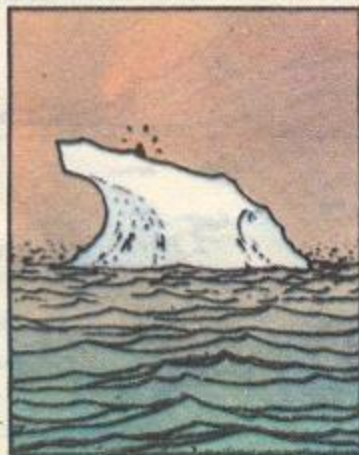
حق با توست! ... باید رفت! ..

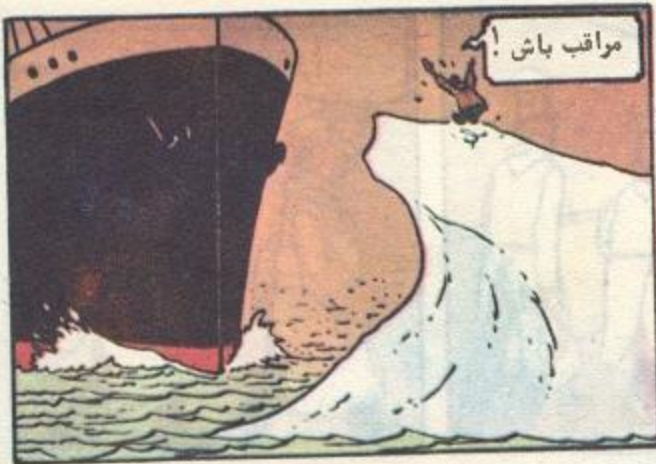
زوکو بیچاره! دیگه تو رو نمی بینم



دیگه ساحل رو نمی بینم! ... وسط دریا هستم!







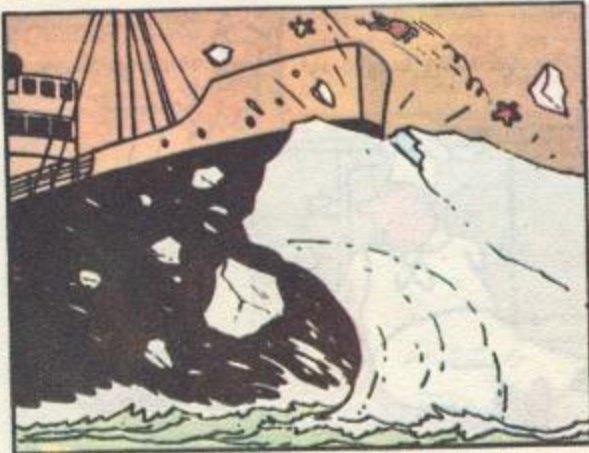
مراقب باش!



این سوت کشتی ست! ...
خیلی نزدیکه! ...
اگه مه نبود می دیدمش ...



توب؟



زود ...



کوه یخ درست در مقابل ماست!



تو مسافران را آرام کن و میزان خسارات
بمن گزارش کن.



اوضاع خوبه! ... دیگه جلوی مارو
نمی گیرن ...



سرعت رو کم کن! ... من جریان رو
مخایره میکنم ..



ممکنه ضربه به زیر بدنه کشتی خورده
باشه ... خطری نداره ...





نه فرمانده . همراه هیچ گروهی میمون نیس



میمون زود به
کمیسر اطلاع بده . . .



فرمانده . . . نگاه کن . . . این تو آشپزخانه بود و تموم
موزها رو خورده



خیلی باهوشه . با اون چه بکنیم؟



فرمانده فکر میکنم این میمون روی اون کوه بیخ بوده و پس
از تصادف با اون
بداخل کشتی پرتاب شده .
او چطوری روی اون
توده بیخ رفته؟



بعلاوه ، خیلی عجیبه ! اون
لباس اسکیمو ها رو پوشیده !



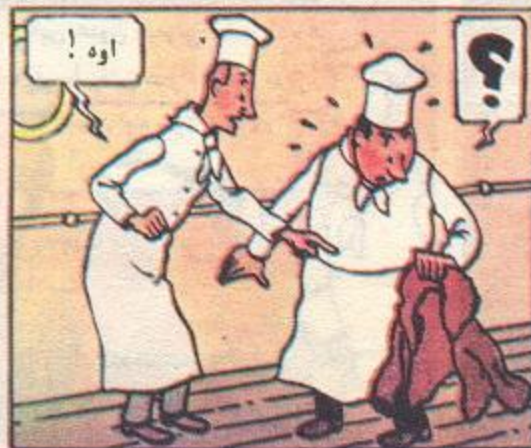
یه نظر قربانی که تموم موزها رو خورده
ما احتیاج به چنین نظر قربانی نداریم



نظر قربانی !



پهلوت باشه تا به نیویورک برسیم . . .
اونجا تصمیم میگیریم . . . و اگه هم بخوای
اونو مثل نظر قربانی نگهدار



اووه !



خوبه بدیم ظرفها رو بشوید؟ .





در همین هنگام



ژوکو رو که روی کوه یخ بود به داخل کشتی
پرتاب شد ...
او یالتوی اسکیموها رو پوشیده است ...



ژو را صدا کن!



توفان تموم شد میتونیم حرکت کنیم .



بله پس حتماژو و زت را
هم اسکیموها پیدا کردن ...
و میتونیم امیدوار باشیم که
سالم هستن ...



آلو؟ ... بله؟ وزیر نیروی هوایی ..
بله بله آه! اونها نجات
پیدا کردن؟ فقط ژوکو؟ چی .
کوه یخ ... لباس اسکیموها؟



هنگام عصر

نگاه کن ، یک سورتمه



نزدیک میشیم . اگه اوضاع خوب
باشه ، عصر به چادر میرسیم ...



ژو و زت لوگران؟ هواپیما رو هدایت
میکردی؟ همه فکر میکردن که شما
گم شدین! چقدر از دیدن شما خوشحالم
اما باید همین الان خبر را مخابره کنم
همراه ما بیایید ...



نه ، اینها فرانسوی هستن .
فرانسوی؟!

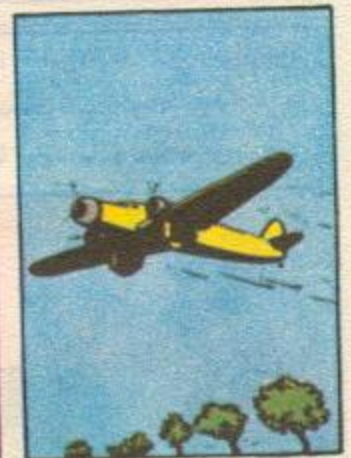
ژو و زت لوگران ...
ایروک ما را پیدا کرد .



پرفسور سلام! ...!
سلام ، ایری اوک! بچههارو
آوردی؟



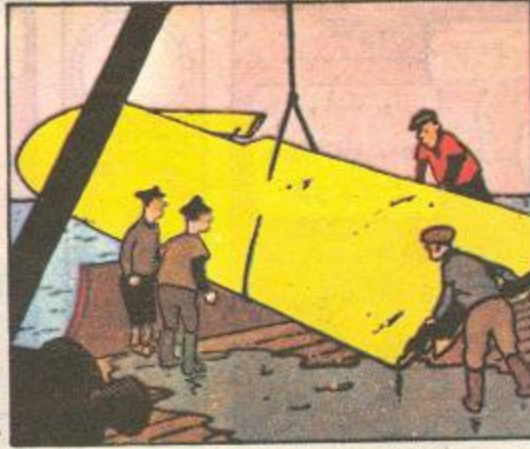








در عرض جغرافیائی ۲۳۹ و
طول جغرافیائی ۱۱۳۸ مابال
هواپیما رو که روی آن آی ژا
بود پیدا کردیم ...



یک بال هواپیما !



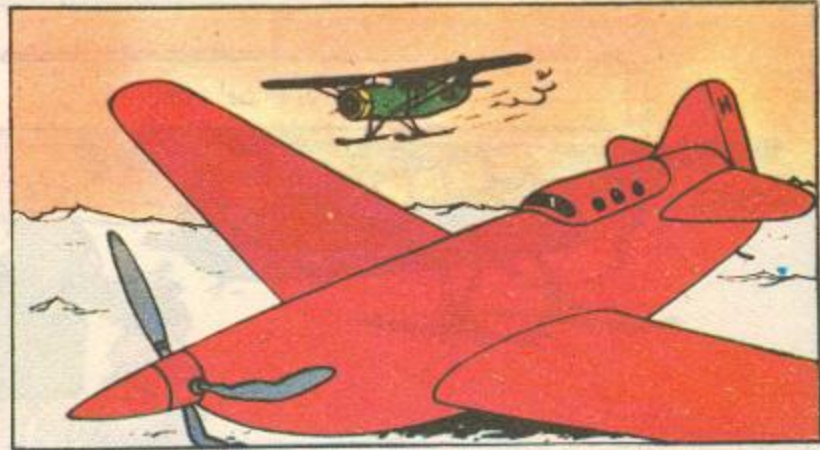
اونهاش ، اونهم
"استراتونف"



الو ؟ ... بله . وزیر نیروی هوائی .
بله ... یک کشتی ماهیگیری ؟ ...
اونها گم شدن ؟ ... چطور این خبر
رو به خانم لوگران بدم ؟



اوه ! فکر میکردم وضعش خیلی بدتره ! ...



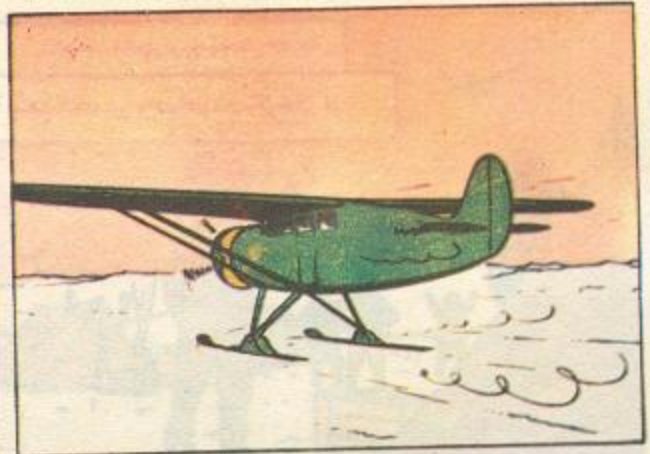
در هر حال باید به مزرعه برگردیم
باید تعدادی افراد و وسائل کافی
با خود بیاوریم ...



نه چندان صدمهای به آن وارد نشده
فکر کنم بتونیم تعمیر کنیم ..

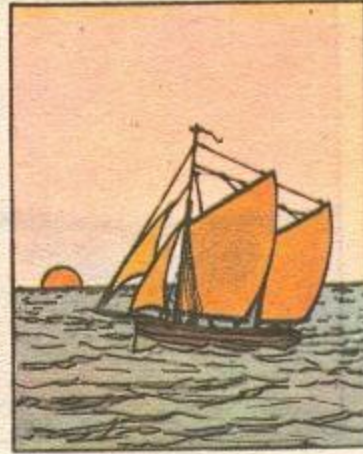


خیلی خرابه ؟





بعد از ظهر روز بعد
و اینهم پرفسور و دو دوست کوچک او...



پس ارباب؟ کی میرسیم؟
اگه باد موافق باشه،
عصر امروز به
"کیرک وال" میرسیم.



و دو مکانیک شروع به
کار کرده اند...
بسیار خوب...!



سفر خوب بود؟... بله؟...
پس "استراتونف"؟
اوضاع خوبه... ما
اونو بلند کردیم...



آلو؟... بله، وزیر نیروی هوایی!
بله... آلو؟... کمی صحبت میکنه؟
چی؟ لوگران توئی؟... حالت
خوبه؟... یک قایق ماهیگیری



اینهم ساحل!... بالاخره می تونیم
خبرمون رو بدهیم...



بکروز دیگه هم گذشت!... باز هم
خبری از بابا نشد!
بیچاره بابا!
حالا کجاست؟



فردا عصر، استراتونف آماده پروازست...
چه کسی اونو هدایت میکنه؟...
کی؟... ما پرفسور!



آلو؟... بله. خانم لوگران
صحبت میکنه بله... نجات
یافته... خیلی متشکرم!...



کجا بودی؟... چی؟...
کیرک وال... اورگاد...
جنوب اکوس... من همین
الان به خانم لوگران خبر میدم.



اونهاش! ... یادم میآد که پروانه اولین هواپیما
را نگهداشتهام! .. با تغییراتی جزئی اونو به
"استراتونوف می بندم ..."



پروانه ماشین؟ ... باید عوض کنیم
عوض کنیم؟ ... پروانه
جدید؟ ... نمی فهمم



روز بعد ...
اینهاش! آماده ست ...
فقط مسئله پروانه ماشین
میمونه ...



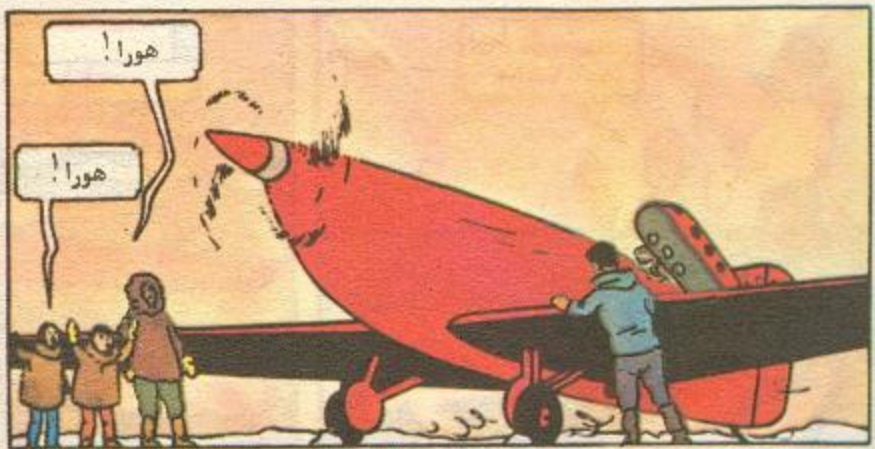
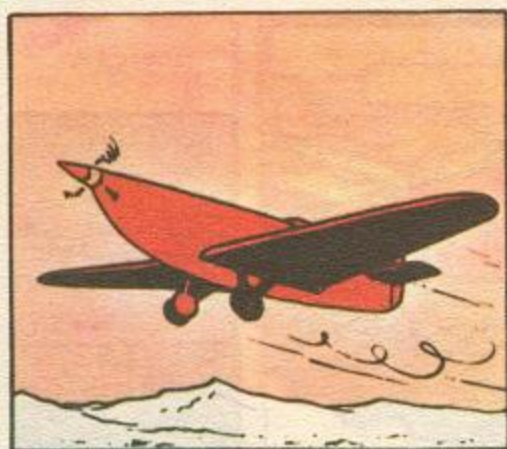
حالا من موتور رو روشن میکنم ...
اگه مرتب بود همراه من بیا ...



اینهم آخرین بیج و دیگه
تموم شد .



بمحض آنکه کارتوموم شد بر
میگردیم . من استراتونوف را
هدایت میکنم و "ناراک"
هواپیمای منو!



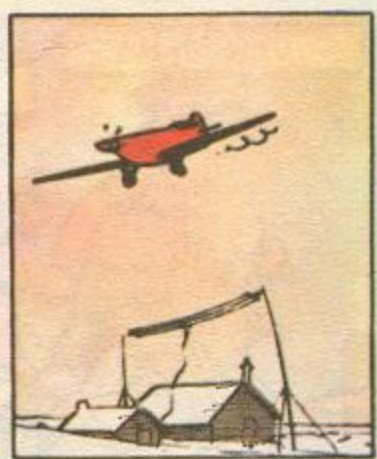
هورا!
هورا!

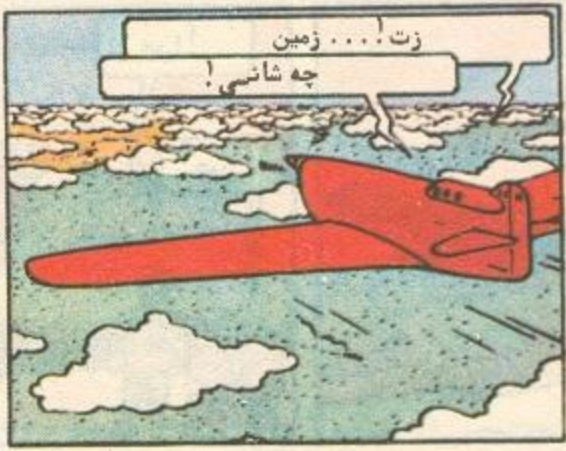


شنیدی چه گفت؟ ... او خودش میخواد
استراتونوف رو تا فرانسه هدایت کنه ...
من نمی تونم قبول کنم ... می بینی وجود
من چقدر لازمه ...



پرفسور! ... لوماک کوچولو بیمارست و مادرش
از دیروز تا بحال شمارو صدا
میکنه ... بعد جادوگر بیر
ارباکوک " در حال مرگه
الان میآم .
بسیار خوب!





بسیار خوب! باید عجله کنیم...
قبل از اینکه برگردد باید اقدام کنیم.
یک نامه برایش میذاریم و جریان رو
توضیح میدیم...
بله....

گوش کن، زت... میتونیم از غیبت او
استفاده کنیم و پرواز نمائیم... عقیده تو
چییه؟....

فکر میکنم حق باتوست...
ما نباید اونو مجبور کنیم...

این بار نباید راه رو گم کنیم...
نترس... من بدقت مطالعه
کرده ام... باید به طرف
شمال شرقی برویم.

خدای من!....

اوه! نگاه کن...
هواپیما!....

زت!... زمین
چه شانس!...

مدتی بعد

بریم ببینیم...

بزمین نشست!

میخواه فرود بیاد...



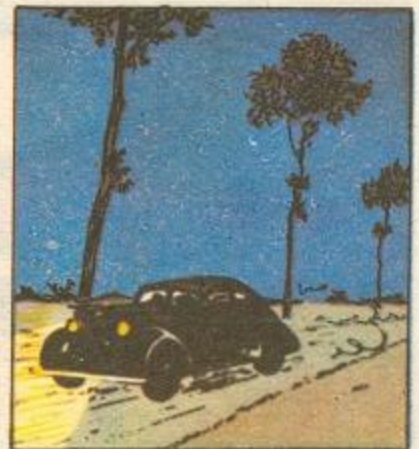


زاندارمها اونجا هستن ... من مطمئنم.



در همین هنگام ...

مراقب باش صدا نکن



بنزین رو اینجا بذار.
.. و دنبال من بیا



همه اش را بریز! ... باید پر بشه ..



تا چند دقیقه دیگه میرسیم ..



زود ... عجله کن ...

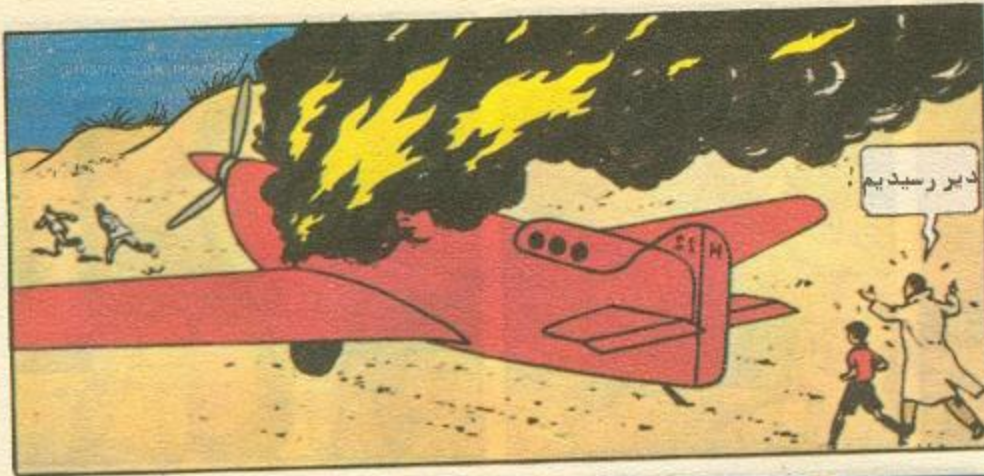


خوبه! ... کبریت رو بده!

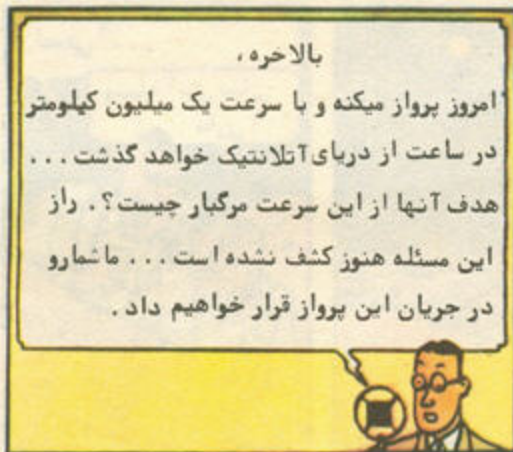


فقط کافیه کبریت رو روشن کنم ..











بابا! ... چه شده؟
جواب بده: ...

فکر میکنم داروی
خواب آور به او دادن.

اگه بیدار هم بشن خطر نداره... ما از داروئی
قوی و گمنام استفاده کرده‌ایم.

دکتر، آیا زیاد میخوابه؟
بستگی به قدرت بدنی او و
دارو داره...

درست حدس زدی! ... این مرد تحت
تاثیر یک داروی خواب آور
قوی میباشد!

نیمه شب فردا، مهلت
مسابقه تموم میشه!

پنجشنبه ۲۴ نوامبر
وضعیت ... سه قربانی
تغییر نکرده.
دیگه هیچیک از آنها بفکر
مسابقه نیس.

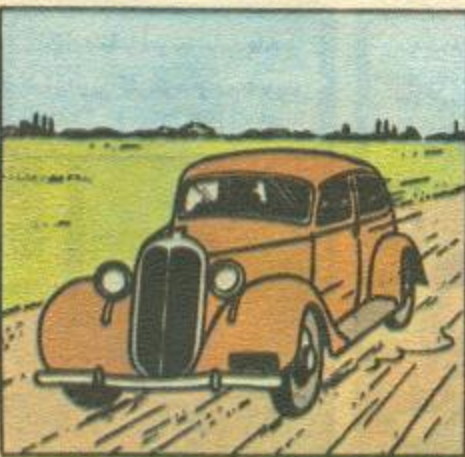
چهار شنبه ۲۳ نوامبر
با وجود تمام تلاش و کوشش
پزشکان شرکت "اس آف سی آ"
مهندس و خلبان استراتونوف
هنوز بهوش نیامدن...

ما دکتر مسابقه! ... فقط سه روز
وقت داریم خیلی تاخیر داریم
... من سعی خودمو میکنم اما.

واگر بر حسب تصادف، ژو تصمیم بگیره که هواپیما
رو هدایت کنه او ثابت کرده که خلبان ماهریست...
آروم باش، فکر اون را هم کردم!

زت! ... گوش کن! ... اگه بابا فردا
بموقع بیدار شه من خودم هواپیما
رو بسوی نیویورک هدایت میکنم...
ژو! ...

بیچاره بابا! ... بابا ماهها
شبانه روز کار کرد و در آخرین
دقیقه! ...





در بزرگ بسته است باید دور بزنیم! ...



بریم! ... من کسی را نمی بینم ...



آه ... سلام بابا زول ... بابا بهوش اومده و داره میاد اینجا گفته که هواپیما را خارج کنیم ... امروز مسابقه سرعت انجام میشه ...



آه بابا زول . باغبان .

آه توتی ... صبح به این زودی اینجا چه میکنی؟



آهای!



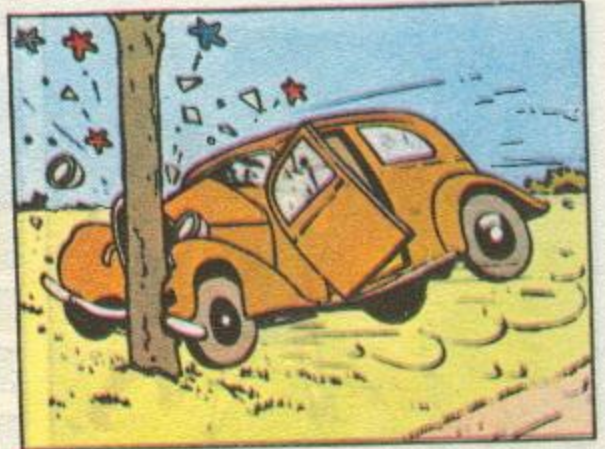
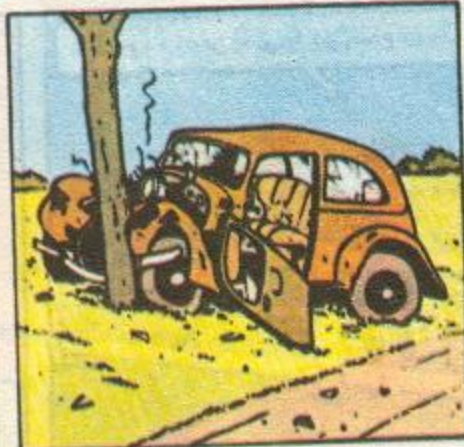
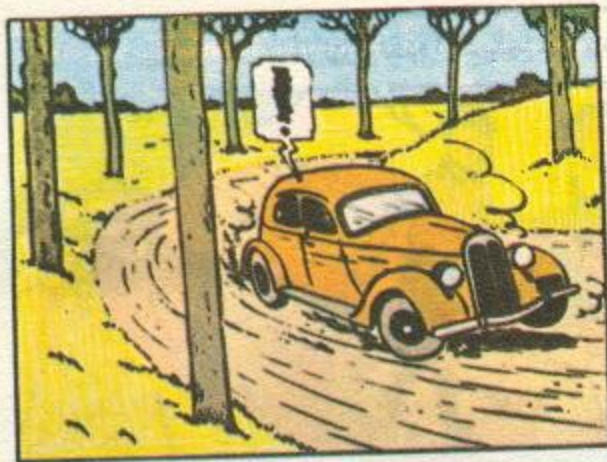
در همین هنگام ...



چاره دیگری نداشتم ، دور شد ... زود هواپیما رو خارج کن ...



صبر کن ... به مکانیک اطلاع بدم .





مسابقه رو بگیرن! ... آیا وصیت نامه را
بخاطر داری ...
ده میلیون دلار ... به پسر عموها ارث
رسیده است ..



بزودی میمیرم ... باید همه چیز رو
بدونید ... اینها ویلیام و فرد پسر
عموهای آقای پومپ هستن ... اونها
میخوان که بهر وسیله
شده جلوی ..



آه خانم لوگران! متشکرم ... کی اومدید .
حالم خوب نیس ... من به شما و آقای لوگران
خیلی بد کردم ...



آه؟ هنوز نمیدونی؟ ژو و زت رفتن! ..
چی میگی؟ ... ژو و زت؟ ..



من شکست خوردم ... مسابقه با موفقیت
انجام میشه ... من مطمئنم ...
افسوس! ... محاله! مسابقه
قرار است امروز باشه اما شوهر
و خلبان او
هنوز بیهوش هستن .



بمن گفتن اگه هواپیما رو خراب
کنم پول زیادی بمن میدن ..
من قبول کردم ...



و در همین هنگام ...



با استراتونف رفتن ... بله ... منوبخشید! ...
نه، خواهش میکنم ...

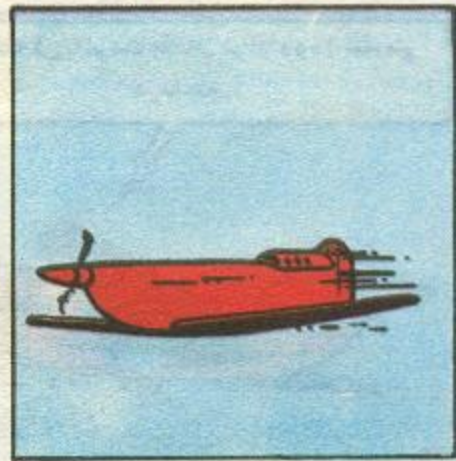


در همین هنگام

ساعت نه است! نمیدونم چه بلائی سرورنر اومده؟
بایدتا بحال برگشته باشد .



ساعت هشت و نیم است ...
وقتی حرکت کردیم ساعت شش
وده دقیقه بود ...
بسیار خوب ... خدا
کنه راه را گم نکنم ...

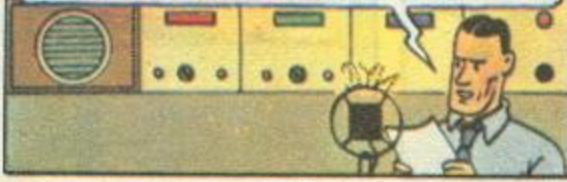




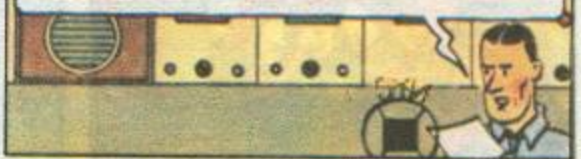
با این سرعت که پیش میریم فکر میکنم نزدیک سواحل آمریکا هستیم...



آلو!... اینجا رادیو نیویورک... شنندگان عزیز... هم اکنون بما خبر دادن که هواپیمای ما فوق صوت حدود ساعت شش از فرانسه بسوی نیویورک حرکت کرده این مسافت را که در حدود شش میلیون کیلومتر میباشد در کمتر از شش ساعت خواهد پیمود و خواهد توانست جایزه پیشنهادی آقای پومپ را بخود اختصاص دهد.

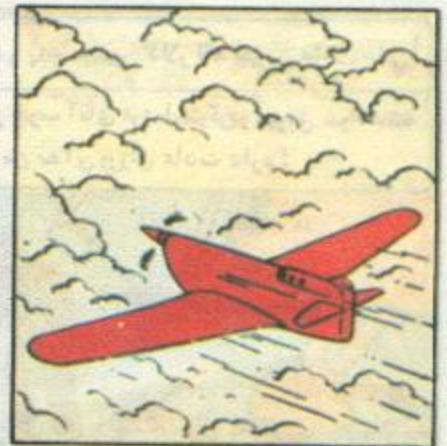


پاریس و نیویورک پنج ساعت اختلاف ساعت دارد... و بنابراین حدود ساعت هفت هواپیما باید در نیویورک بزمین بنشینند... خلبان این هواپیما ژو لوگران میباشد که با خواهرش این سفر را آغاز کرده... برای کمک به این دو کودک تعداد زیادی هواپیمای شکاری برای راهنمایی آنها به فرودگاه حرکت کرده اند...

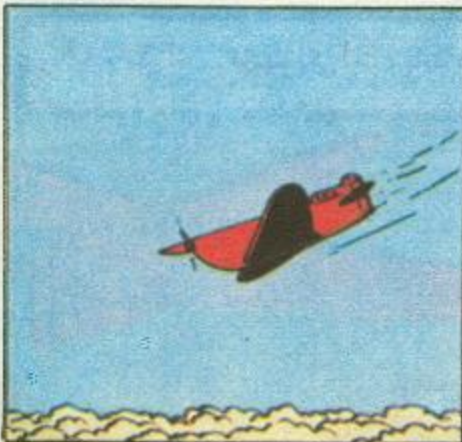


با حساب من، باید تا سه ربع دیگر برسیم...

بله، اگر راه رو اشتباه نریم...



باید در زیر ابرها فرود بیآئیم... باید از سرعت کم کنیم و بدونیم کجا هستیم...



دریا!... بازم دریا!



اون بالا!... ساحل!... آمریکا!

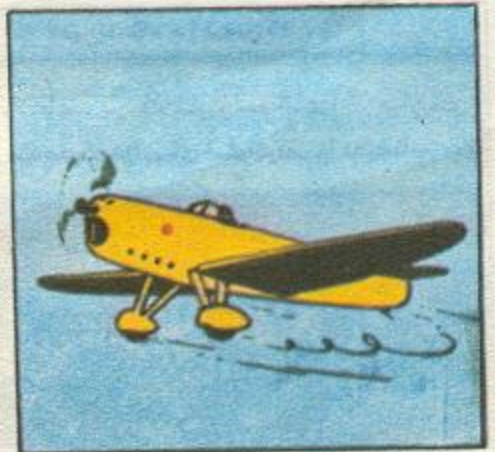
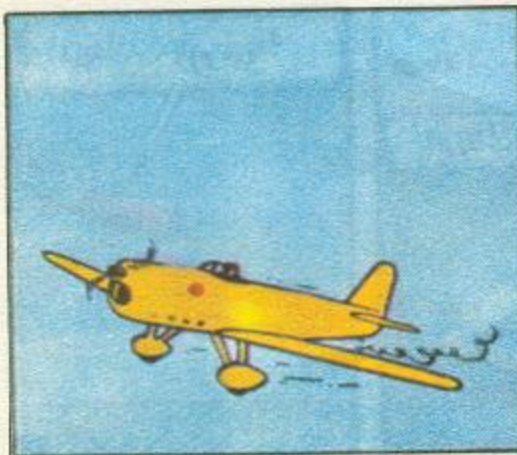
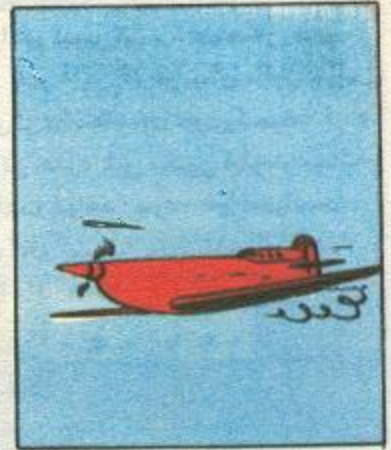
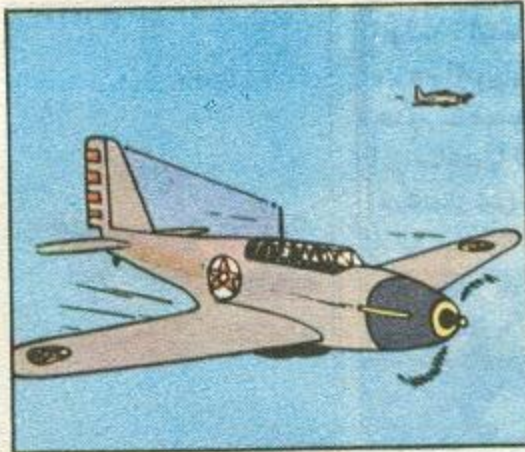
آمریکا!...

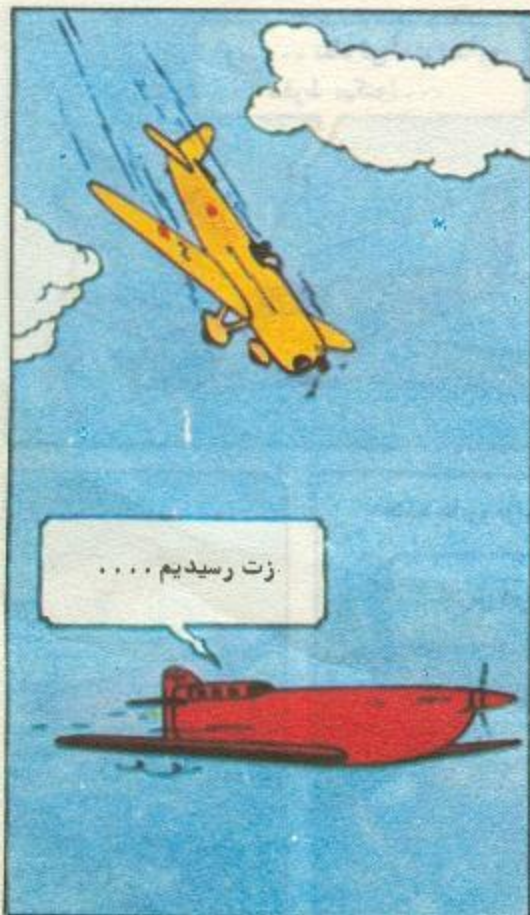


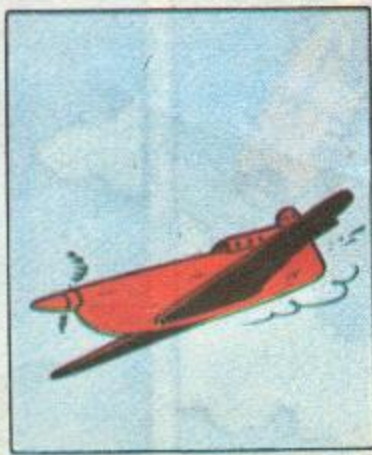
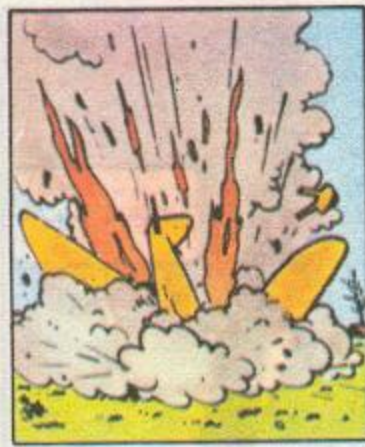
در همین هنگام در نیویورک...

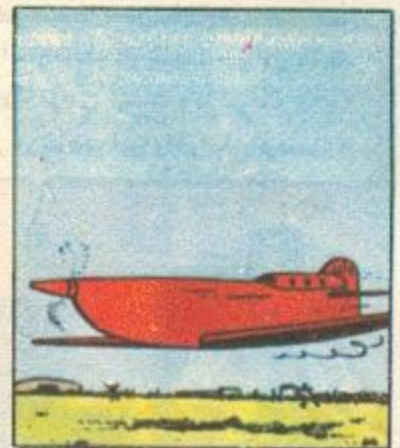
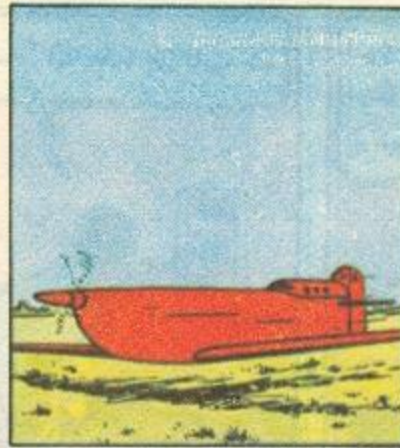
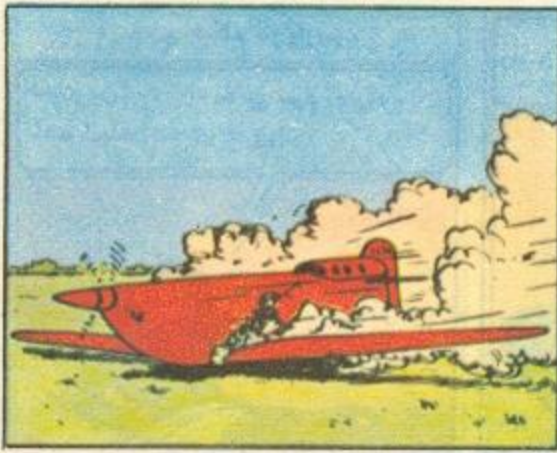
آلو!... آلو!... ساعت درست شش و نیم است... هواپیمای شکاری گزارش میدهد که هواپیمای استراتونف را ندیده اند...



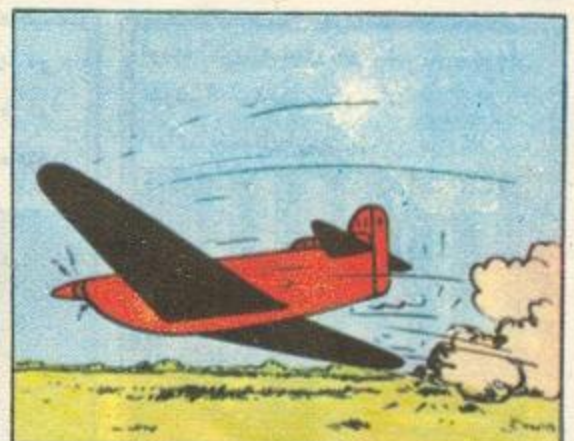








در حالیکه من با شما صحبت میکنم . استراتونف با شدت با زمین برخورد کرد



اونها زنده هستن! . . . هورا! . . . زو ورت زنده هستن!



موضوع چیه؟ چرخها باز نشد!



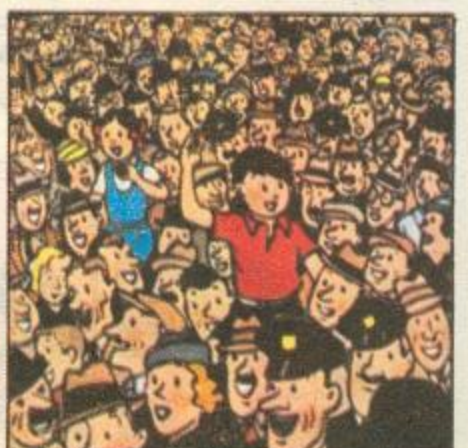
بدبختها! . . . بیچاره بچه ها!



ژوکو!



؟



در همین هنگام در پاریس

خدای من! چه بلائی سرم آمد؟ ...
بادم نمیآد! آه! بله! ...



روز ۲۵ ماه! اما همه چیز نابود شد!



آلو... استراتونف در ساعت ۶ و ۵۷ دقیقه
در نیویورک بزمین نشست و با سرعت ۱۰۲۸
کیلومتر در ساعت این راه را طی کرده.



اوه! انتقام میگیرم! ...



جمعیت به استقبال اونها رفت. آنها در
سرا راه او جمع شده اند و برای دو هوانورد
جوان اظهار شادی و خوشحالی مینمایند.



اونها الان به هتل میرسند ... شهردار
نیویورک نزدیک میشه ...
برای استقبال اونها



آمریکا به شما دو قهرمان جوان درود
میفرسته ... نیویورک بشما افتخار
میکنه ...



از طرف تمام همکلاسی هایم، اجازه بده
این گلها را بشما هدیه کنم ...



به افتخار موفقیت زت و زو در این سفر
هوایی جشنی باشکوه در هتل برگزار
میشود و آنها منتظر دریافت دستمزد
خود هستن ...



آه! ... کمی غذا! ... خیلی خسته هستم ...

منهم همینطور! ... حالا میتونیم
استراحت بکنیم ...



روزنامه نگاران میخوان ۵ دقیقه با
شما صحبت کنن. آیا میتوانن داخل
باشن ...



احساس شما در طول سفر
چه بود؟







اینهم مال شما آقا



باید منتظر نوبتم باشم ...



بموقع رسیدم ...



من اینو به هربرت جونز
روزنامه نگار میدم ...
اونوقت جقدر میخندیم!



ما، ژو و زت لوگران،
بخوبی آگاه هستیم که شروع
حرکت ما از پاریس نموده
بلکه از "اکور" که استراتونف
از طریق دریا به آنجا حمل
شده پرواز کردیم.
ژو، زت



اینهاش. کاغذ رو تا کردم
... موفق شدم ...



و اینهم مال شما ... مادمازل زت!



زت نگران نباش، ما بزودی بیگناهی
خودمون را ثابت میکنیم!



ژو و زت بلافاصله بازداشت شدن ...



صبح روز بعد ...

یک خبر حیرت آور ...

استراتونف از سواحل "اکور" پرواز کرده.
خبرنگار ما هربرت جونز با دلائلی که بدست
آورده این خبر را امروز اعلام نمود ...



پس تو از پاریس پرواز کردی؟ ...

بله! ...
و میتونیم اینو ثابت کنیم ...



این نامه رو تو امضاء کردی؟

بله، این امضاء ماست! ... اما
چنین اعلامیه ای را امضاء نکردیم.



چرا ما رو اینجا آوردن؟

همراه من بیا. رئیس دادگاه
منتظر توست ...



استراتونف پاریس ۹

پس از کمی استراحت ... ژو و زت لوگران یک کالسکه برای اتومبیل خریداری نمودند.

خبرنگاران از آنها سؤال کردند که آیا آنها قصد دارند از این بیعد بدین طریق سفر نمایند؟ آنها جواب دادند که این کالسکه برای که استراتونف در آنجا بود "رومانیشل" خریداری شده شاید در واقع شب بباران را ... بخاطر بیاورید.

مسابقه استراتونف پاریس، ۹

ژو و زت، عصر دیروز به "چاپلین" رسیدند. خانم و آقای لوگران به استقبال آنها رفته و جشن با شکوهی به افتخار آنها برگزار شد.

امروز صبح رئیس جمهور آنها را بحضور پذیرفت و از آنها تشکر کرد و شجاعت و مهارت آنها را ستود.

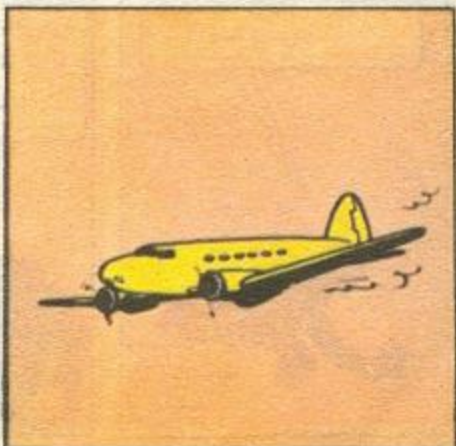
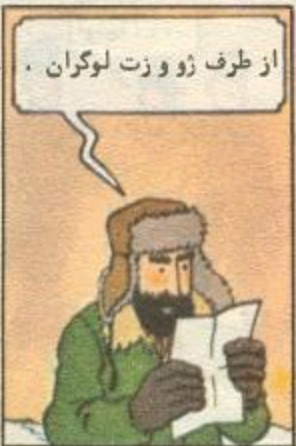
استراتونف نیویورک، ۴

بعد از انجام آخرین تشریفات ژو و زت میلی را که مرحوم بومب وصیت نموده بود دریافت داشتند. ژوکو با وفا همیشه همراه آنهاست. امروز آنها سوار کشتی شدند و بمقصد "نیویورک" حرکت کردند.

از طرف دیگر دانستیم که فرد استوکریز تمام ماجرا را اعتراف کرد و برادرش ویلیام استوکریز نیز بازداشت شد.

استراتونف پاریس ۱۵

ژو و زت لوگران یک هواپیمای حمل و نقل دارن که سرعت آن ۴۰۰ کیلومتر در ساعت میباشد. این هواپیما مخصوصاً برای مناطق قطبی ساخته شده و اسکی‌های مخصوص دارد و امروز بمقصد نامعلومی پرواز کرده است ...



از همین سری منتشر کرده ایم

- ۱- آدم آهنی
- ۲- مقصد نیویورک
- ۳- جنون سرعت
- ۴- دره مارها
- ۵- تن تن در استانبول

